

درباره ضرورت وجود حزب کمونیست

در این نوشته به نکاتی پیرامون ضرورت وجود حزب کمونیست به صورت عام و نظریات مطرح شده توسط رفیق بهرنگ درباره حزب کمونیست که در متن «سی سال عقب گرد تاریخی» بیان شده است به صورت خاص می پردازم. قسمتی از مقاله مذکور که به نقد نوشته رفیق بردیا در نشریه کار ۵۲۲ پرداخته است کاملاً درست و غیرقابل انکار است و از اینرو چیز دیگری به آن نمی افزایم.

اما رفیق بهرنگ دید اشتباهی نیز نسبت به رابطه وجود حزب کمونیست و انقلاب دارد. گویا از نظر ایشان وجود حزب کمونیست می تواند به انقلاب کمک کند ولی عاملی ضروری نخواهد بود و حتی مهم نیست اگر تشکیل حزب به دوران پس از انقلاب موکول شود. پس از نگارش مقاله «از آگاهی تا عمل» من متوجه شدم متأسفانه درکی که از حزب کمونیست در بین بعضی از افراد وجود دارد چقدر نادرست و حتی متضاد با سازمان است. برای مثال یکی از رفقا لیستی از گروههای ایرانی که خود را حزب می خوانند تهیه کرده بود و می گفت چه تأثیری خواهد داشت اگر یکی دیگر به اینها اضافه شود! از نظر این رفیق حزب کمونیست فقط یک نام است که هر کس می تواند بر روی گروه خود بگذارد. حزب کمونیست ویژگیهای خاص خود را دارد که در آثار بنیان گذاران کمونیسم علمی و اسناد جنبش کمونیستی بیان شده است و تاریخ نیز ثابت کرده است که بدون آن نه بردن آگاهی طبقاتی بین کارگران ممکن است و نه هدایت جنبش خود بخودی به راه صحیح انقلابی. این ویژگیها که حزب کمونیست را از توده کارگران و محافل روشنفکری متمایز می سازند عبارتند از:

- ۱- حزب کمونیست پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر است.
- ۲- حزب کمونیست بخش متشکل و منضبط طبقه کارگر است.
- ۳- حزب کمونیست دیدگاه صحیحی از منافع آبی و آبی جنبش طبقه کارگر دارد.
- ۴- حزب کمونیست در هر شرایطی نماینده آگاه کل طبقه کارگر است.
- ۵- حزب کمونیست به صورت مداوم با توده های کارگر و زحمتکش در ارتباط است و پشتیبانی آنها (یا حداقل پیشروترین قسمت آنها) را دارد.

بدیهی است که این ویژگیها تنها در ارتباط با هم است که معنی می یابند. برای مثال کارگران هر کارخانه تا درجه ای دارای تشکل و انضباط هستند و گروههای شبه آنارشیستی نیز که خط مشی مبارزه مسلحانه به صورت مستقل از مردم را دنبال می کنند حتی دارای انضباط نظامی آهنین هستند در حالیکه همینها ممکن است هیچ آگاهی درباره منافع طبقاتی پرولتاریا نداشته باشند و وضع هم زنجیران آنها نره ای هم برایشان اهمیت نداشته باشد یا فاقد کوچکترین ارتباطی با بدنه طبقه کارگر باشند.

با توجه به این ویژگیها می توان با جرأت گفت که تا زمانی که حزب کمونیست وجود نداشته باشد چیزی به نام مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیز وجود نخواهد داشت و مبارزه دسته های مختلف کارگران از حد تردیونیونی فراتر نخواهد رفت. بدون وجود حزب کمونیست، جایی هم که پرولتاریا به سیاست کشانده می شود به ابزار دست طبقات دیگر تبدیل خواهد شد و مبارزه اش هیچگاه سیستم سرمایه داری را تهدید نخواهد کرد.

کسی نمی تواند برای پیروزی انقلاب تضمین بدهد ولی شکست انقلاب در صورت نبودن حزب کمونیستی که آن را درست رهبری کند تضمین شده خواهد بود. هم اکنون مدتهاست که بورژوازی نقش مترقی خود را از دست داده است و حتی در کشورهایی هم که هنوز به مرحله انقلاب سوسیالیستی نرسیده اند (مثل نپال) چنانچه رهبری مبارزات دمکراتیک توده ها در دست حزب کمونیست نباشد (یا حزب کمونیست از اصول خود منحرف شود) انقلاب محکوم به شکست خواهد بود و بورژوازی نتیجه تمام مبارزات توده ها را خواهد دزدید. دومین کنگره بین الملل کمونیستی در این باره تصریح می کند: «بین الملل کمونیستی این نظریه را که پرولتاریا بدون یک حزب سیاسی مستقل کارگری می تواند انقلاب خود را به پیروزی برساند قاطعانه رد می کند. هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. هدف این مبارزه سیاسی که به ناچار به یک جنگ داخلی تبدیل می شود، تصرف قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی را جز از طریق یک حزب سیاسی نمی توان به دست آورد، سازمان داد و به کار گرفت. تنها در صورتی که حزبی متشکل و با تجربه با هدف هائی روشن و برنامه عملی برای اقدامات فوری، به منظور رویارویی با دشواریهای سیاست داخلی و خارجی در رهبری طبقه کارگر قرار داشته باشد، آنگاه می توان گفت که قدرت به دست آمده پدیده ای تصادفی نیست، بلکه سرآغاز ساختمان جامعه کمونیستی پایداری است که به دست پرولتاریا بنا می شود.»

قسمتی از نوشته رفیق را که به مقایسه ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه داری اختصاص دارد کنار می گذارم زیرا نه من و نه هیچ فرد جدی دیگری چنین مقایسه ای را انجام نداده ایم. من در نوشته خود به عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی رژیم و اینکه در مانده از پاسخ دادن به کوچکترین مطالبات مردم است اشاره کرده بودم. همچنین گفته بودم که اوضاع در کشوری مثل ایران غیرقابل پیش بینی است و ممکن است تغییرات رخ دهد که همه را غافلگیر کند اما نباید منتظر این تغییرات که نمی توانند نتیجه ای چندان متفاوت از سال ۱۳۵۷ داشته باشند و جای جناح های بورژوا را با هم عوض می کنند ماند بلکه باید مبارزات مردم را به سطح مبارزه آگاهانه طبقاتی ارتقاء داد و این بدون وجود حزب کمونیست ممکن نیست.

من نظر رفیق بهرنگ را در این مورد که «بدون حزب کمونیست هم می توان انقلاب کرد» قبول دارم ولی بدون حزب کمونیست نمی توان پرولتاریا را در خط طبقاتی صحیح هدایت کرد و در نتیجه پرولتاریا به گوشت دم توپ بورژوازی تبدیل می شود و بورژوازی دست آوردهای انقلاب را به باد خواهد داد همانطور که در سال ۱۳۵۷ این کار را کرد. در ایران مسئله اساسی فقط سرنگون ساختن حکومت فعلی نیست بلکه مهم تر از آن جایگزین کردن حکومتی کارگری است و این امری است که انقلابیون کمونیست را از سرنگونی طلبان (مثل مجاهدین، حکمتیستها و قسمتی از سلطنت طلبان) مجزا می سازد.

نمونه هایی را که رفیق از کمون پاریس یا کوبا مثال می آورد به هیچ وجه نمی توانند به عنوان مثال نقض تلقی شوند. هم اکنون می دانیم در این دو نمونه جنبش مرتکب اشتباهاتی شد که در نهایت به ناکامی تلاشها منتهی شد.

در زمان کمون پاریس اگر چه حزب اعلام شده ای وجود نداشت ولی سوسیالیستها از مدتها پیش با توده کارگران در ارتباط بودند و خیلی از اعضای بین الملل اول نیز در کمون پاریس شرکت کردند. از این رو می توان گفت که حزب کمونیست به صورت نطفه ای موجود بود و جنبش نیز کاملاً به صورت خود بخودی پیش رفت و در جهت درهم شکستن دولت بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا اقداماتی را انجام داد. اگر در زمان کمون پاریس حزب کمونیستی (نه به صورت نطفه ای بلکه تکامل یافته) وجود داشت باید با تحلیل از اوضاع به این

نتیجه می‌رسید که در شرایط خاص آن زمان امکان پیروزی بسیار بعید بود ولی ممکن بود که با استفاده از شرایط استثنائی آن زمان امتیازاتی را به طبقه حاکم تحمیل کرد و مبارزه را از آن پس در سطح بالاتری ادامه داد. در جریان قیام نیز کمونرها مرتکب اشتباهاتی شدند که در نهایت منجر به شکست قیام و کشته شدن وسیع کارگران انقلابی و سوسیالیست‌ها شد بطوری که ۴۰ سال طول کشید تا لطمات ناشی از شکست کمون جبران گردد. برای مثال آنها به اندازه کافی به درهم شکستن مقاومت بورژوازی و آزاد کردن بقیه خاک فرانسه از دست آن اهمیت نمی‌دادند. مارکس هم در ابتدا با توجه به شرایط آن زمان مخالف آغاز قیام در فرانسه بود ولی هنگامی که قیام آغاز شد انقلابیون را در مقابل جلادان تنها نگذاشت و بعد از شکست کمون نیز از تجربه‌هایی که کمون در حیات کوتاهش کسب کرده بود برای تکامل علم انقلاب بهره جست. در مورد کوبا هم باید توجه داشت که بعضی از مبارزان آن زمان مثل کاسترو حتی تا یک سال بعد از انقلاب هم صراحتاً کمونیست بودن خود را انکار می‌کردند و بعدها شرایط زمان (بخصوص نیاز به کمک اتحاد شوروی) آنها را مجبور کرد که «کمونیست شوند». البته در ادامه کوبا نیز تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری شد که لوازم تولید بجای سرمایه‌داران در دست دولت بودند. امروز هم می‌بینیم که کوبا چه روابط حسنه‌ای با جمهوری اسلامی دارد (فراموش نکنیم سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است). مردم این کشور حق آزادی بیان ندارند و سانسور بیداد می‌کند. وقتی هم که کاسترو آنقدر ناتوان شده که دیگر توان حکومت کردن ندارد حکومتش مثل یک رژیم سلطنتی به برادرش به ارث می‌رسد و در این میان چیزی که اهمیت ندارد نظر مردم است.

در دو مورد فوق اگر چه حزب کمونیست وجود نداشت ولی نطفه‌هایی از آن موجود بودند. ولی این را هم باید در نظر داشت که اگر در زمان کمون پاریس و انقلاب کوبا طبقه حاکم به قدری ضعیف بود که با یک تلنگر افتاد (البته برای مدتی کوتاه)، در شرایط کنونی جهان تکرار آن حوادث دیگر ممکن نیستند. حتی اگر جنبش خود بخودی توده‌ها بتواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند امپریالیست‌ها و نوکرانشان در اپوزیسیون بورژوایی بیکار نخواهند نشست و با تمام امکانات تلاش خواهند کرد جنبش را در راه منافع خودشان هدایت کنند، کاری که از هم اکنون مقدمه‌اش را فراهم می‌آورند.

در قسمتی دیگر از نوشته رفیق ادعا می‌کند که مبارزان فدائی با مشیت شان دیوار بتونی دیکتاتوری شاه را فرو ریختند. در این نکته شکی نیست که مبارزات فدائیان زمان شاه علیرغم همه اشتباهاتی که داشتند منجر به شکستن جو رکود و تسلیم در توده‌ها و رشد روحیه مبارزه جویی آنان شد. بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدائی خلق و ادامه‌دهندگان راه آنها فرمیسیم و رویزیونیسم را طرد کردند و به موقع به نقد خود و اشتباهاتشان (از جمله خط مشی چریکی) پرداختند. ولی با این همه نمی‌توان ادعا کرد که این رفقای فدائی بودند که رژیم شاه را نابود کردند. آنهایی که این کار را کردند توده‌های مردم بودند که بعدها به دلیل نا آگاهی (که خود نتیجه فقدان رهبری حزب کمونیست بود)، حکومت را از دست یک جناح بورژوازی به دست جناح دیگر دادند.

جمشید خسروی

۱۳۸۷/۵/۱۰